

## ***Recreating the Image of Homeland in the Poems of Salah Abdol Sabour and Houshang Ebtehaj***

***Sakine Saremi Gervi<sup>1</sup>, SeyedHousein Seyedi<sup>2</sup>***

1. *PhD in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.*
2. *Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.*

Article information	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> <b>Research Paper</b></p> <p><b>KEYWORDS:</b> <i>Comparative Literature, Salah Abdol Sabour, Houshang Ebtehaj, Watan.</i></p> <p><b>*Corresponding author:</b> <a href="mailto:s.saremi66@yahoo.com">s.saremi66@yahoo.com</a></p> <p><b>Citation:</b></p>	<p><i>Patriotism represents love for the homeland, which originates from love and affection for the motherland and has its roots in the defense of water, soil and ancestors, and often creates good loyalty and attachment of people to national culture and traditions and support for the people of that land. Love for the country has always appeared in the writings and poems of writers and poets in different lands. Contemporary Arabic poet Salah Abdol Sabour and contemporary Persian poet Hoshang Ebtahaj portrayed the issue of homeland with eloquent language and eloquent words. The hypothesis of this research is that these two contemporary Arab and Persian poets are nationalistic, and in addition to the homeland, they have similar themes such as freedom, anti-tyranny, etc. It should be noted that this research is based on library sources and analytical-descriptive method, and the purpose of this research is to introduce these two poets, to examine the issue of the homeland in a prominent way, as well as the issues related to it.</i></p>
<b>DOI:</b>	



## بازآفرینی تصویر وطن در اشعار صلاح عبدالصبور و هوشنگ ابتهاج

سکینه صارمی گروی<sup>۱</sup>، سیدحسین سیدی<sup>۲</sup>

۱. دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
<p><b>نوع مقاله:</b></p> <p>پژوهشی</p> <p><b>واژگان کلیدی:</b></p> <p>ادبیات تطبیقی، صلاح عبدالصبور، هوشنگ ابتهاج، وطن.</p> <p>* پست الکترونیکی نویسنده مسئول: <a href="mailto:s.saremi66@yahoo.com">s.saremi66@yahoo.com</a></p>	<p>وطن‌گرایی نمایانگر مهر به وطن است که از عشق و علاقه به سرزمین مادری نشأت گرفته و ریشه در دفاع از آب و خاک و نیاکان داشته و اغلب پدید آورنده‌ی حسن وفاداری و دلبستگی افراد به فرهنگ و سنت‌های ملی و حمایت از مردم آن سرزمین است. عشق به وطن همواره در نوشته‌ها و اشعار نویسندگان و شاعران در سرزمین‌های مختلف نمود داشته است. صلاح عبدالصبور شاعر معاصر عربی و هوشنگ ابتهاج شاعر معاصر فارسی با زبانی شیوا و کلامی فصیح مسأله وطن را به تصویر کشیدند. فرضیه این پژوهش بر این است که این دو شاعر معاصر عربی و فارسی ملی‌گرا هستند و علاوه بر وطن، موضوعات مشابهی مانند آزادی خواهی، ظلم ستیزی و ... دارند. لازم به ذکر است که این پژوهش براساس منابع کتابخانه‌ای و روش تحلیلی - توصیفی می‌باشد و هدف این پژوهش ضمن معرفی این دو شاعر، بررسی مسأله وطن به صورت برجسته و همچنین موضوعات مرتبط به آن است.</p>
<p>ارجاع: صارمی گروی، سکینه/ سیدی، سیدحسین، (۱۴۰۴)، «بازآفرینی تصویر وطن در اشعار صلاح عبدالصبور و هوشنگ ابتهاج»، پژوهشنامه جریان‌شناسی شعر و داستان ادبیات معاصر ایران ۴(۱)، صص ۱۲۹-۱۳۹.</p>	
<b>DOI:</b>	

## ۱. مقدمه

هوشنگ ابتهاج در سال ۱۳۰۶ ش در رشت متولد شد. دوره تحصیلات دبستان را در رشت و دبیرستان را در تهران گذراند و در همین دوران اولین دفتر شعر خود را به نام نخستین نغمه‌ها منتشر کرد. ابتهاج در جوانی دلباخته دختری ارمنی به نام گالیا شد که در رشت ساکن بود و این عشق دوران جوانی دست-مایه اشعار عاشقانه‌ای شد که در آن زمان سرود. بعدها که ایران غرق خونریزی و جنگ و بحران شد، ابتهاج شعری به نام کاروان (دیرست گالیا...) با اشاره به همان روابط عاشقانه‌اش در گیرودار مسائل سیاسی سرود. ابتهاج مدتی به عنوان مدیرکل شرکت دولتی سیما تهران به کار اشتغال داشت. او شاهد تغییرات و نوسانات گسترده‌ای در فضای سیاسی ایران بود و دوران تاریکی را لمس کرد؛ از جمله شاهد روزهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش بود که در پی آن سکوت، خفقان و تعطیلی مطبوعات آزاد اندیش، محاکمات پی در پی محکومیت مصدق و یارانش و اعدام بی‌شماری از اهل قلم و هنرمندان موجی از تأثر و اندوه را برانگیخت. (عابدی، ۱۳۸۶: ۳۲) این رخدادها باعث تشویق بیشتر جوانان برای مبارزه بر ضد استبداد و ظلم بی‌پایان بود. شاعران وطن‌گرا چون ابتهاج و اخوان و کسرای و... احساسات وطن دوستی خود را نمایان ساختند و شعرشان رنگ و بوی بدبینی و خشم از واقعیت تلخ جامعه به خود گرفت. ابتهاج چند دیوان شعری از جمله سراب، زمستان، برگ‌هایی از یلدا، یادگار خون سرو و... دارد (محمدی آملی، ۱۳۸۰: ۱۱۴).

در میان شاعران پس از جنگ جهانی دوم، یعنی طرفداران تجدید شعری در مصر، صلاح عبدالصبور از همه معروف‌تر است. اهمیت او به دو جهت است: ۱- نماینده شعر آزاد در مصر به شمار می‌رود. ۲- در حوزه شعر دراماتیک موفق‌ترین تجربه‌گر به حساب می‌آید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۲۹) صلاح عبدالصبور شاعر، نمایشنامه‌نویس، ناقد و نویسنده بزرگ معاصر عرب در سال ۱۹۳۱م در روستای زقاق مصر در خانواده‌ای متوسط و فرهنگی زاده شد. تولد او بی‌شبهت به عروسی نبود؛ چرا که اولین پسر خانواده بود و پدر و مادرش چه روی‌هایی که برای کودک خود در سر نمی‌پروراند. (بیضون، ۱۴۱۳: ۱۳ و ۱۴) دوران کودکی او در آramش و رفاه گذشت و دنیای کودکی او با دیگران متفاوت بود، وی همچون دیگر همسالان خود به بازی و هیاهو نمی‌پرداخت بلکه این کودک آرام از همان آغاز دوستدار مطالعه و تحصیل بود. در شکل‌گیری شخصیت او پدر و مادر و به ویژه مادر بزرگش نقش عمده‌ای داشت. (همان: ۱۶ و ۱۷)

صلاح عبدالصبور تا سال ۱۹۴۶م در مدارس ابتدایی و دبیرستان زقازیق بود سپس به دانشکده ادبیات در قاهره وارد شد و تا سال ۱۹۵۱ م در آنجا به تحصیل پرداخت. بعد از فارغ التحصیلی به تدریس زبان عربی مشغول شد و نویسنده ادبی در مجله روزالیوسف و صباح الخیر و روزنامه الاهرام شد. علاوه بر این مسئولیت‌های مهم دیگری را نیز بر عهده داشت مانند مدیر انتشارات انجمن نویسندگان مصری، مشاور وزیر فرهنگ و... به دعوت دانشگاه هاروارد برای شرکت در همایشی به کشور آمریکا سفر کرد و از کشورهای چون انگلیس، فیلیپین، یوگسلاوی و... دیدن کرد. (الیسوعی، ۱۹۹۶: ۸۷۶)

اولین فعالیت سیاسی او به دوره دبیرستان برمی گردد آنگاه که به گروه اخوان المسلمین پیوست. به عنوان یک عضو فعال در امور دینی و سیاسی به مدت دو سال در خدمت این گروه و اصول و عقاید آن‌ها قرار گرفت. اما پس از آشنایی با آثار نویسندگان چون عقّاد، طه حسین، موسی سلامه دریافت که این‌گونه فرقه‌ها که بر پایه دین شکل می‌گیرد، توانایی اصلاح اجتماعی را ندارند و با خوانش کتاب قاده الفکر طه حسین دیگر این گروه و عقاید آن‌ها را روشی برتر نمی‌دانست و پس از جدایی از این گروه به نظریه لزوم جدایی دین از سیاست و این‌که اصول دین تنها اصلاح‌گر اخلاقیات است، رسید. (بیضون، ۱۴۱۳: ۲۰ و ۲۱) به دنبال فشار سیاسی در سال ۱۹۸۱م این شاعر دردمند درگذشت. از مهم‌ترین آثار صلاح عبدالصبور می‌توان مجموعه اشعار الناس فی بلادی، الفارس القدیم و... و نمایشنامه مأساة الحلاج، لیلی و مجنون، امیره تنتظر و... می‌توان نام برد. (اسوار، ۱۳۸۱: ۵۴۷)

### ۱-۱. بیان مسئله

عشق به وطن از جمله مسائلی است که در سرشت انسان، دارای جایگاه خاصی است و وطن‌گرایی حس شناخته شده در وجود آدمی است که ارتباط تنگاتنگی با مسائلی همچون هجرت و دوری از وطن دارد؛ به طوری که احساس و عواطف کسانی که دور از وطن به سر می‌برند با یاد و ذکر زادگاهشان، منفعل می‌شوند و نوعی اشتیاق در آن‌ها به بار می‌آورد، این جاست که شاعران به یاد وطن اشعار بسیار نغز و شیرین می‌سرایند و ادیبان قلم به دست گرفته و برای وطن سخن می‌گویند. وطن یکی از نمادهای عینی از مضامین اجتماعی است که نقش مهم و برجسته‌ای را در نزد شاعران دارد. صلاح عبدالصبور و هوشنگ ابتهاج دو شاعر ملّی‌گرا هستند که وطن را در اشعار خویش سرآمد قرار دادند. شعر وطنی این دو شاعر، شعری است که پیرامون وطن و مشکلات سیاسی - اجتماعی آن جریان دارد و شاعر قضایای مختلف آن و رنج‌های ملّت خویش را به تصویر می‌کشد. در شعر این دو شاعر عشق و نگرانی از رنج‌های وطن بسیار است. آن‌ها سرزمین خویش را به عنوان یک آرمان‌شهر به تصویر کشیدند و مردم را به حفظ ملّت و میهن خویش، آزادی خواهی و همچنین مبارزه با استکبار و استبداد دعوت کردند. در این پژوهش با تکیه بر دیوان هر دو شاعر سعی می‌شود شعرهای وطنی ابتهاج و عبدالصبور بررسی شود و به سوالات زیر پاسخ داده شود:

۱) آیا این دو شاعر را می‌توان در زمره شاعران رمانتیسم به شمار آورد؟

۲) میزان تعهد به وطن در شعر کدام شاعر نسبت به دیگری قوی‌تر است؟

### ۲-۱. پیشینه پژوهش

تا به حال حول این دو شاعر در رابطه با موضوع وطن، پژوهشی انجام نشده است اما می‌توان مقالات مختلفی را در رابطه با این دو شاعر نام برد: سمبولیسم در شعر معاصر با تکیه بر شعر مهدی اخوان ثالث و هوشنگ ابتهاج: دکتر محمدرضا قاری، اعظم نیک آبادی، اشرف روشندل‌پور - واکاوی رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار: هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری دکتر امیرحسین رسول‌نیا، مریم آقاجانی - بررسی جایگاه زن در اشعار اجتماعی صلاح عبدالصبور: رضا افخمی عقدا، محسن زمانی، نرجس طهماسبی - هنجارگریزی در شعر صلاح عبدالصبور: علی نجفی ایوکی، طاهره تازه مرد -

مؤلفه‌های نوگرایی در شعر صلاح عبدالصبور: حسن گودرزی لمراسکی - واقع‌گرایی اجتماعی در شعر صلاح عبدالصبور: دکتر حسن گودرزی لمراسکی.

## ۲. بحث و بررسی

### ۲-۱. تصویر وطن در اندیشه عبدالصبور

شوق به وطن و حس دوری از وطن در شعر عربی قدمت طولانی دارد به طوری که آن را در آغاز قصائد همراه با وصف اطلال و دمن می‌بینیم، شعر وطنی در ادبیات معاصر در اوائل قرن ۱۹ میلادی، بعد از هجوم ناپلئون به مصر به وجود آمد و در شعر شاعرانی که به خاطر فقر و شرایط سخت بعد از جنگ - های داخلی به آمریکای شمالی مهاجرت کردند، رشد و نمو یافت. اما شعر وطنی در مصر توسط ۴ نفر آغاز شد ۱- رفاعة طهطاوی ۲- عبدالله ندیم ۳- بارودی ۴- اسماعیل صبری. این‌ها در شعله‌ور کردن روح مبارزه در مردم و بیداری آن‌ها نقش مهمی داشتند و مردم را به مبارزه بر ضد استعمارگران بر می‌انگیختند که این امر سرانجام منجر به تبعید و زندانی شدن آنان شد. صلاح عبدالصبور وطن را چنین توصیف می‌کند: وطن برجی است که خورشید طلایی بر صفحه سنگی نهاده و ماه بلند مرتبه آن را زینت می‌دهد و باد بر آن می‌وزد، ولی و افساء از این برج که در گرداب زمان سقوط کند و پایه‌های آن ویران گردد.

أبکی برجاً عريانَ الصدر المَفْتُوح / الشَّمْسُ... الوَشْمُ الذَّهَبِي عَلَى المَتْنِ الصَّخْرِي / وَالقَمَرُ عَلَى مَفْرَقَةِ  
العَالِي / دِيكُ الرِّيحِ / إِيه، يَا زَمَنَ التَّبْرِيحِ / البرج تَهَاوِي فِي مَسْتَنْقَعِكَ المَلْحِي / سَاقِطٌ فِي الأَوْشَالِ  
الدَّبَقَه / قَائِمَتَا البُرْجِ المَجْرُوحِ / آه، يَا وَطَن.

(عبدالصبور، ۱۹۸۱: ۳۶۰)

ترجمه: برای وطن می‌گیریم که بسان برجی با سینه‌ای عریان و گشاده است/ خورشید بسان خال طلایی بر پستی سنگی است / و ماه بر فرق بلندش/ خروس باد (بادنما) / بسیار خوب.. ای روزگار سختی/ برج در گرداب عذاب آور فرو می‌افتد / و در آبی چسبناک افتاد/ دو برج مجروح را نگه داشتند/ افسوس ای وطن...

و بار دیگر صلاح وطن را به اسبی تشبیه می‌کند که قاصد معراج است. نقره و نقش و نگاری از مروارید و مرجان آن را زینت می‌دهد. اسب شیبه می‌کشد که سوارکار مشهور او را یاری می‌کند. آه از این اسب و روزگاری که به او خیانت کرد و او را به دست دجال‌ها سپرد. دجالانی که نقش و نگار آن را غارت کردند و گوهری چشم آن را گرفتند و بین خود تقسیم کردند.

أبکی مُهْرًا وَثَابًا مَشْدُودًا فِي دَرَبِ المَعْرَاجِ إِلَى اللّهِ / مُهْرًا بِجَنَاحِينِ، الرِّيشُ مِنَ الفِضَّةِ / وَ الوَشْيُ، وَ اللُّوْلُؤُ وَ  
اليَاقُوتِ / مُهْرًا يَصْهَلُ وَ يَحْمَحُمُ / يَنْتَظِرُ فَارِسَهُ المُعَلَّمِ / إِيه، يَا زَمَنَ الأَنْدَالِ / جَاءَ الدَّجَالُ / الدَّجَالَانِ،  
العِشْرَةُ دَجَالِينِ، المَائِه، المَائَتَانِ نَزَعُوا الرِّيشَ، سَلَبُوا يَاقُوتِ الوَشْيِ / وَ اقْتَرَعُوا، ثُمَّ اقْتَسَمُوا جَوْهَرَ عَيْنِيهِ  
اللُّوْلُوتِي / آه، يَا وَطَن.

(عبدالصبور، ۱۹۸۱: ۳۶۱)

ترجمه: می‌گیریم بر وطنی که بسان کره اسبی است که بی پروا و بسته به سوی معراج الی الله است/ کره اسبی با دو بال و پرهایش از نقره / و نگارین و آراسته با مروارید و یاقوت/ کره اسبی که شیبه و فریاد می‌زند/ منتظر سوارکار نشانه دارش است/ بسیار خوب، ای زمان خواری / دجال آمد/ ده، صد، دوست دجال آمدند و پر را کردند و یاقوت آراسته را دزدیدند/ و ضربه زدند و سپس گوهر چشمان مروارید مانندش را تقسیم کردند/ افسوس ای وطن...

صلاح عبدالصبور رمزی از رموز وطن را باقی نگذاشته، مگر اینکه بر آن گریه کرده یا آن را مدح کرده، حتی پرچم مصر را نیز فراموش نکرده، بلکه در قصیده‌ای که عنوان آن مرتفع ابدأ است آن را وصف کرده است که آن زیباترین شیء در نظر شاعر، لرزان و عظیم، دوست داشتنی، بلند و ترسناک و آن پرچم خود زندگی و هر چه در این دایره هستی است، متعلق به اوست. رمزی برای بزرگی و آزادگی است. مصری‌ها آن لحظه گرانبها را که پرچم آنان بر افراشته شد، شناختند و از قلب‌هایشان تپه‌ای از خاک را ساختند تا پرچم را بر فرازش نگه دارند و قلب‌هایشان زینت و جواهری برای او به شمار می‌روند و آن زیباترین و شریف‌ترین اشیاء است، غروب بر او می‌خندد، ابر بر آن سایه می‌اندازد، ماه بر آن بوسه می‌زند و شفق آغشته به خون آن را می‌شوید و برای اینکه همیشه نورانی باشد بدن مصری‌ها را می‌سوزاند و در شب‌های ناامیدی مانند شخص امیدوار لبخند می‌زند و شاعر ندا سر می‌دهد: ای پرچم پر افتخار:

لترتفع، لترتفع، یا أيها المجدید / یا أجمل الأشياء فی عینتی، أنت یا خفاق / یا أيها العظیم، یا محبوب، یا رفیع، یا مهیب / یا کل شیء کان فی الحیاة أو یكون / یا علمي، یا علم الحریة / فداءً تلك اللحظة المجدیدة الثریة / مضمی إلى السكون من أحبابنا ألوف / لیجعلوا قلوبهم تلاً من التراب / یقوم فوقه العلم / لیفتلوا عروقهم ساریة مجیدة / یزین فرعها العلم / لینسجوا أيامهم دیباجة خضراء ترف فی الهواء / کوجهک النبیل، یا علم / و من بیاض المقلتین، حین تشخصان للسماء / تستمطران فی لیالی الیاس بسمه الرجاء / هلاک الوسیم، یا علم / فترتفع یا أشرف الأشياء / أفدیک صاعداً الی السماء / کطائر من الجنان ینقر السحاب و الأجواء / لتضحک المساء لک / سحابة سخیة تظلك / و القمر الزاهی یقبلك / و الشفق المخضوب بالدماء یغسلک / لنحترق علی المدى جُسومنا لکی تُتیر أنت.

(عبدالصبور، ۱۹۶۹: ۱۶۵-۱۶۴)

ترجمه: بالا برو بالابرو ای باشکوه/ ای زیباترین شیء در چشمان من/ تو تپنده هستی ای بزرگ، ای دوست داشتنی، ای بلندمرتبه/ ای باشکوه/ ای همه چیز در زندگی/ ای پرچم من، پرچم آزادی/ فدای آن لحظه زیبای با بهت/ هزاران از دوستان ما به سوی سکون و آرامش رفت/ تا قلب‌هایشان را تلی از خاک قرار دهند/ تا بر بالای آن علم و بیرق قرار گیرد و در رگ‌های روان و خوب تنیده شود/ موهایش را علم زینت می‌دهد/ تا روزهایشان را بسان دیباجة سبزرنگی که در هوا تکان می‌خورد، بیافد و آن بسان چهره زیبای دوست ای علم/ و از سفیدی دو چشم، هنگامی که به آسمان بنگرند/ لبخند امید را در شب‌های یاس و ناامیدی ام می‌بارد/ ماه زیباییت ای علم/ برافراشته خواهی شد؛ ای شریف‌ترین اشیا/ جانم را فدای تو می‌کنم در حالی که به سوی آسمان بالا می‌روی/ بسان پرنده‌ای که با بال‌هایش ابر و هوا را می‌شکافد/ تا شامگاه بر تو بخندد/ ابری سخاوتمند که بر تو سایه می‌افکند/ و ماهی درخشان که بر تو

بوسه می‌زند/ و غروبی خضاب شده که با خون تو را می‌شوید/ تا بر امتداد جسم ما را بسوزاند تا تو نورانی شوی.

صلاح عبدالصبور وطن را به قصر اسطوره‌ای تشبیه می‌کند که خورشید برایش بافته و رشته و آن شکلی از زیبای و درخشندگی و دارای سرسبزی و رنگ‌های گوناگونی و همانند آینه‌ای است که آینه دیگری مقابل آن گذاشته باشند و با آهنگی و موسیقی آمیخته است، پس او زیبا و بزرگ و رودی بالای تپه‌ها و گل‌ها و عطرهایی دارد، ولی آه از این نقش و نگار که روزگار آن را از حالی به حال دیگر دگرگون کرد و حکام ستمگر زیبایی اسطوره‌ای آن را از بین ببرند و آن را غارت کنند:

فابکی قصرأً اسطورياً من جِلوة ألوان / تغزلُ حين تُمدُّ إليها الشمسُ المِعطاء / حاجت‌ها من خيط النور  
الوضاء / جلوة ألوان أخرى، / تتولد منها، ألوان، تَمسحُ زرقاتها أو خضرتها في صدرِ مرايا / مائلة  
في وجهِ مرايا / يتجدد إيقاع الألوان على إيقاع الموسيقى... / الموسيقى تتولد من طُرقات الانسام على  
بلور الشرفات / عطراً مختلطاً منسجماً، كالإيقاع / جاء الزمن المنحط، فحطَّ على القصر الأجلاف /  
جعلوه مخزنٍ منهُوبات، مَبغى، مأخوره فرت من آبها القصر الأسطوره آه يا وطنی.

(عبدالصبور، الديوان (فصول منتزعه)، ج ۳، بی تا: ۴۷۱-۴۷۳)

ترجمه: می‌گیریم بر وطنی که بسان قصر اسطوره‌ای است و از درخشش رنگ‌ها ایجاد شده / زمانی که خورشید بخشش خود را به سوی او دراز می‌کند در حالی که نیازهایش شعاعی از نور درخشان است/ و درخشش رنگ‌های دیگر / از آن متولد می‌شوند، رنگ‌ها، آبی و سبز و تیره بودنش را در سینه آینه‌ها مسح می‌کند/ در چهره آینه‌ها متمایل است/ آهنگ رنگ‌ها بر آهنگ موسیقی تازه و نو می‌شود/ موسیقی از وزش نسیم بر بلور بلندی‌ها متولد می‌شود/ که بسان عطری مختلط و منسجم است و بسان آهنگی است/ زمان انحطاط فرارسید/ انحطاط بر قصر رفیع / او را بسان مخزنی از غارت‌های تجاوزگر قرار دادند که از قصر اسطوره‌ای برگرفته شده/ افسوس ای قصر اسطوره‌ای/ ای وطن...

«مصرُ الولود نمتک، ثم استخلفتک علی ذراها»

(همان: ۳۶۴)

ترجمه: مصر زاینده (مادر وطن) تو را روح زندگی بخشید، سپس تو را در دامن خود پرورش داد و عاقبت تو را نماینده خود بر گستره طبیعت بی‌کرانش قرار داد.

عبدالصبور آنجا که از دوران درخشان گذشته وطنش صحبت می‌کند، برای فهماندن عمق مقصود خود، وطن را به آغوش مادر تعبیر می‌کند. وطن برای او آرمان شهر است جایی که او در آنجا به آرامش می‌رسد. از این‌که وطنش در دست حکام ستمگر قرار گرفت و آن را ویران کردند بسیار اندوهگین است. وطنی که در نگاه عبدالصبور بسان قصری رفیع و زیبا است.

صلاح عبدالصبور قسمت زیادی از نغمه‌های شعریش را برای دوری از وطن و گریه و شوق به سوی اوسروده، وطن نزد شاعر گوهر منحصر به فردی است که حمایل آن در دسته شمشیر سحری است، گوهری که وقتی به آن نگاه می‌کنی برق و درخشش آن چشم‌ها را ناتوان می‌کند. ولی روزگار با حوادث خود آن را نابود کرد تا جایی که رفعت جای خود را به ذلت داد و آن را زیر گام‌های افراد سیاه و سفیدی که از هر سمت و جهت می‌آیند، قرار می‌دهد و زیبایی و جلال خود را از دست می‌دهد و به صورت

خاکی لگدمال می‌شود در صورتی که قبل از این حادثه گوهری گرانبها بود و هیچ چیز با او قابل قیاس نبود:

أبْكَى جُوهْرَةً، / سَيْدَةُ الْجُوهْرِ: / الْجُوهْرَةُ الْفَرْدُ / كَانَتْ تَلْمَعُ / فِي مَقْبِضِ سَيْفِ سَحْرِي مُغْمَدٍ / مِنْ يَدِي  
النَّظْرَ إِلَيْهَا، يَرْتَدُّ / إِلَيْهِ النَّظْرَ الْمَحْسُورُ، وَ يَهْوَى فِي قَاعِ الثُّومِ الْمَسْحُورِ / حَتَّى أَجَلَ الْأَجَالِ / قَدْ يُمَسِّخُ  
حِجْرًا، أَوْ فِي مَوْضِعِهِ يَجْمَدُ / جَاءَ الزَّمَنُ الْوَعْدُ / صَدَى الْعَمْدِ / وَ تَشَقَّقُ جِلْدُ الْمَقْبِضِ ثُمَّ تَخَدَّدُ /  
سَقَطَتْ جُوهْرَتِي بَيْنَ حِذَاءِ الْجُنْدِيِّ الْأَبْيَضِ / وَ حِذَاءِ الْجُنْدِيِّ الْأَسْوَدِ / فَقَدْتُ رَوْنِقَهَا / قَدْتُ مَا تُطْلِسَمُ  
فِيهَا مِنْ سِحْرِ مَفْرِدٍ / آهْ يَا وَطَنِي.

(عبدالصبور، ۱۹۸۱: ۳۵۹)

ترجمه: می‌گیریم بر وطنی که بسان گوهر است/ سرور گوهرها: / گوهر یگانه‌ای است/ در دستگیره شمشیر سحری غلاف شده، می‌درخشد/ کسی که پیوسته به او نگاه می‌کند نگاه سحرانگیزش چشمانش را می‌زند/ و در خوابی سحرانگیز فرو می‌رود/ تا مرگ‌ها فرارسد/ سنگی را مسخ می‌کند یا در موضعش منجمد می‌شود/ زمان بیداری فرارسید/ پژواک غلاف / و جلد دستگیره را می‌شکافت سپس پاره می‌کند/ سپس دو گوهر بین کفش سرباز سفید سقوط می‌کند / و کفش سرباز سیاه/ نقش را از دست می‌دهد/ آنچه در آن از سحر و جادوی منفرد طلسم شده پایدار می‌ماند/ افسوس ای وطن من..... غربت و دروی از وطن بار اندوه وی را دو چندان می‌کند. صلاح عبدالصبور به وطن عشق می‌ورزد و از دوری و غربت ناله می‌کند.

## ۲-۲. وطن در اشعار ابتهاج

وطن‌گرایی نشان‌دهنده احساس ملی است که تراوش آن، دوستی و اخلاص برای وطن به همراه دارد. عشق و علاقه به وطن مهم‌ترین مبین و مظهر وابستگی انسان به وطن است. این امر، جزو سرشت بشری شناخته و جایگاهی خاص در سرشت انسان دارد. احساس و عواطف آنانی که در داخل و خارج از وطن قرار دارند، با یاد زادگاهشان دگرگون می‌شود و خوشی و مسرت به‌بار می‌آورد.

ایران زمین از دیرباز به وجود فرزندان که در راه اعتلای وطن از جان و مال خویش چشم پوشیده و تنها هدف خود را پیشرفت و آبادانی این سرزمین مقدس می‌دانستند، به خود بالیده است. در این میان شاعران متعهدی که با تمام سرمایه؛ یعنی جان خود، پا در عرصه‌ی دفاع از وطن گذاشته و تمامی عواقب آن را با رضایت کامل به جان خریده‌اند، از جایگاهی بس والا برخوردارند. هوشنگ ابتهاج یکی از همین فرزندان وطن است که با تمام وجود به مام میهن عشق ورزیده است:

ای خاک عزیز و پاک ایران / ای از تو فروغ دیده و جان / از مهر تو جان دوست خرم / وز کین تو پشت  
خصم لرزان / پاینده بمان و شادمان زی / ای از تو دلم همیشه شادان.

(ابتهاج، ۱۳۷۰ش، نخستین نغمه‌ها: ۷۲)

در دوره‌ای که دخالت‌های بیگانگان، نابه‌سامانی‌های اجتماعی، ظلم و استبداد داخلی، سرکوب آزادی‌خواهی و دیگر عوامل مسبب عقب‌ماندگی ایران شد، روح وطن‌پرست ابتهاج که یارای تحمل این همه ضعف و تحقیر ملت ایران را نداشت، در قالب شعر جاری شده و به افشاگری و دعوت به آزادی پرداخت و با برانگیختن عواطف مردم، آن‌ها را به دفاع از وطن تحریک نمود:

به راه عشق وطن ترک جان و سر بکنید / که بی وطن ثمری بهر سر نمی‌بینم.

(همان: ۱۸)

با نگاهی گذرا به دفاتر شعری سایه، این عشق و علاقه‌ی او به وطن قابل ملاحظه است. اما نکته‌ای که درباره‌ی وطن‌پرستی قابل تأمل است، جهان‌نگری اوست. او بعد از دفتر شبگیر از وطنی حرف می‌زند که به پهنای کلّ جهان است و در مرز جغرافیایی خاصی قرار نمی‌گیرد. عابدی در این باره می‌نویسد: بدون تردید در این جهان‌نگری یاد میهن‌چندان جایگاهی ندارد و آنچه جایی دارد و شاعر، با صدایی بلند و آشکار، از آن یاد می‌کند، جهان‌وطنی اوست. (عابدی، ۱۳۸۶: ۲۲۹)

ای مادر، ای زمین / امروز این منم که ستایش‌گر توام / از پوست ریشه و رگ و خون و خروش من / فرزند حق‌گذار و شاکر توام.

(ابتهاج، ۱۳۷۸ش، راهی و آهی: ۱۱۲)

شعر و ادب عصر مشروطه در کنار حفظ مضامین و درون‌مایه‌های قدیم ادب فارسی، با درون‌مایه‌ها و موضوعات جدیدی آشنا شد که در ادب فارسی قدیم، کمتر نمونه و مانندی داشت. علت این موضوع را نیز باید در این حقیقت جستجو کرد که آدمی از دیرباز، تعلق خاطر ویژه‌ای به وطن داشته و در هر جای کره‌ی خاکی که باشد، قلبش برای سرزمین مادری می‌تپد و این موضوع به‌ویژه در شعر شاعرانی که سرزمینشان در آتش جنگ و استعمار سوخته، نمود بیشتری یافته است و شاعران بسیاری را وادار کرده تا جهت برانگیختن شور و حماسه در ملت خود به دفاع از وطن بپردازند. (مسبوق، ۱۳۹۰: ۱۳۲)

در قطعه‌ی ای فردا او خطاب به آینده می‌گوید که امیدوار است به رهایی نجات ایران و بی‌صبرانه چشم به راه فراداها می‌ماند:

ره می‌سپریم هم‌ره امید / آگاه ز رنج آشنا با درد / یک مرد اگر به خاک می‌افتد / برمی‌خیزد به جای او صد مرد / اینست که کاروان نمی‌ماند / آری، ز درون این شب تاریک / ای فردا من سوی تو می‌روم / رنج است و درنگ نیست، می‌تازم / مرگ است و شکست نیست می‌دانم / آبستن ما فتح این پیکار / در سینه‌ی گرم پوست ای فردا / درمان امیدهای غم فرسود / در دامن پاک پوست ای فردا / پایان شکنجه‌های خون‌آلود / ای فردا ای امید بی‌نیرنگ.

(ابتهاج، ۱۳۷۸ش، آینه در آینه، شبگیر: ۵۰ و ۵۱)

ابتهاج نیز مانند دیگر شاعران روشنفکر آن زمان گرایش به چپ داشت. رابطه‌ی سایه با تفکر چپ در ایران نه تنها انکار ناشدنی است بلکه باید گفت که این رابطه در شناخت جایگاه اجتماعی این شاعر اهمیتی دوچندان دارد اما تفاوت مهم سایه با تفکر چپ در نگاه خیام وار او به جهان و اجتماع پیرامونش است. در واقع جهان‌بینی ادبی سایه بر مبنای شکاکیت هستی‌شناسانه‌ی قدم برمی‌دارد که طی آن ما شاهد زوال تمام عناصر ارزشی هستیم. او یکی از معدود وابستگان به حزب توده است که بعد از شکست‌های ریز و درشت این حزب، هیچ‌گاه مشی خود را تغییر نداد و در سخت‌ترین روزهای زندگی‌اش در سال‌های دهه شصت فریاد فغان و تظلم‌خواهی برنیارد. سایه نمونه‌ای از روشنفکر منحصر به فرد است که انزوا را بهترین منش برای تخریب‌نشدن در جامعه‌ی نابسامان ایران می‌دانست. (یزدانی خرم، ۱۳۷۶: ۱۱).

شعر بر سواد سنگفرش راه اوج خشم و نفرت ابتهاج است که با لحنی کوبنده فریاد می‌کشد و جلاد را که از نماد ظالمان و مستبدان است مخاطب قرار داده و به او هشدار می‌دهد که اوضاع همین گونه باقی نخواهد ماند و روزی فرا خواهد رسید که چهره واقعی او برای ایرانیان آشکار می‌شود، روزی می‌رسد که نفرت ایرانیان گریبان او را خواهد گرفت و سرانجام روز کیفر و دادخواهی او فرا خواهد رسید:

با تمام خویش، / با تمام نفرت دیوانه‌وار خویش / می‌کشم فریاد: ای جلاد ننگت باد! / بشنو ای جلاد / می‌رسد آخر روز دیگرگون / روز کیفر، / روز کین خواهی / روز بار آوردن این شوره‌زار خون.

(ابتهاج، ۱۳۷۸ش، آینه در آینه، شبگیر: ۶۰)

یکی از بهترین نمونه‌های شعر اجتماعی که ابتهاج در آن دغدغه‌ی ایران و هم‌وطنانش را که درگیر خفقان و استبداد هستند دارد شعر معروف کاروان است او در این قطعه از معشوق خود می‌خواهد که قصه عشق و عاشقی را کنار بگذارد، درد مردم ایران، عقب‌ماندگی و بدبختی و تیره‌روزی آنان به قدری است که دیگر هرگونه عشق و شراب و شادی را حرام می‌کند و این نوید را به معشوق می‌دهد که در روزی که تیرگی رخت بریست و صبح آزادی تابید و دوباره خنده بر لب‌ها نشست، آن روز روز ترانه و غزل و بوسه: در این شعر، ابتهاج از معشوقه‌اش (گالیا) می‌خواهد، دیگر با او سخن عشق نگوید، زیرا در کشور، هم‌اکنون دختران زیادی مجبور به کار کردن در کارگاه‌های فرش‌بافی هستند و هزاران آرزوی پاکشان در خاک خفته است، چشم هزاران دختر بیمار بر باد رفته است و یارانش هنوز در دخمه‌های باغشاه در بندند:

دیرست، گالیا / در گوش من فسانه دلدادگی مخوان! / دیگر ز من ترانه شوریدگی نخواه! / در این زمانه که درمانده هر کسی / از بهر نان شب، دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست. / زیباست رقص و ناز سرانگشت‌های تو، بر پرده‌های ساز، / اما، هزاران دختر بافنده این زمان / با چرک و خون زخم سرانگشت‌هایشان / جان می‌کنند در قفس تنگ کارگاه / از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن / پرتاب می‌کنی تو به دامان یک گدا / یاران من به بند / در دخمه‌های تیره و نمناک باغشاه / در عزلت شب آور تبعیدگاه خاک، / در هر کنار و گوشه‌ی این دوزخ سیاه.

(همان: ۶۶)

ابتهاج شاعری است که سعی در هم‌گامی و همراهی با مردم زمان خویش دارد و خود را با مردم و از آنان می‌داند مردمی که محبت آنان در عمق وجودش اثر گذاشته است. حس وطن دوستی و میهن پرستی در جای جای اشعار ابتهاج متبلور است. او همواره قلبش برای میهنش می‌تپد و به همین دلیل اعتقاد راسخ به جان باختن در راه وطن دارد و فکر رهایی و آزادی و سربلندی و آبادانی ایران دغدغه همیشگی اوست. او خواهان آینده‌ای سراسر زیبایی راستی و عدالت برای ایران است.

### ۳. نتیجه‌گیری

در شعر وطنی اشتیاق به سرزمین مادری و وطن عربی موج می‌زند که ناشی از دوری از خانواده و وطن است. با بیداری اندیشمندان عرب، تلاش گسترده‌ای برای به‌دست آوردن عزت عربی صورت گرفت و ادیبان فریاد آزادی سردادند و روح حرکت را در ملتشان دمیدند و آن‌ها را به مقاومت در برابر استعمار و شکست برنامه‌های آن فراخواندند و دردهای ملتشان را بیان کردند. یکی از این ادیبان صلاح عبدالصبور و هوشنگ ابتهاج است که وطن و وطن پرستی یکی از درون مایه‌های پرتوان شعری آن‌هاست. اشعار این دو شاعر اوج ستایشگری وطن است. عشق راستین او به وطن حکایت از عاطفه صادقانه او دارد که چون آتشی از زبان و قلبش شعله بر می‌کشد و اشعار از دل برآمده او حاکی از این سخن است. صلاح عبدالصبور بیشتر به توصیف وطن پرداخته ولی هوشنگ ابتهاج بیشتر وطن و دردهای جامعه را به تصویر کشیده. دیدگاه صلاح عبدالصبور به رمانتیک‌ها بیشتر نزدیک است.

### منابع

۱. ابتهاج، هوشنگ، (۱۳۷۸ش). راهی و آهی. منتخب هفت دفتر شعر. تهران. سخن
۲. ابتهاج، هوشنگ، (۱۳۷۸ش). آینه و شبگیر. تهران. نشر توس
۳. ابتهاج، هوشنگ، (۱۳۷۰ش). نخستین نغمه‌ها. تهران. انتشارات نیل
۴. اسوار، موسی، (۱۳۸۱ش). از سرود باران تا مزامیر گل سرخ. تهران. انتشارات سخن
۵. توفیق بیضون، حیدر، (۱۴۱۳ق). صلاح عبدالصبور. بیروت. دارالکتب العلمیه
۶. شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰ش). شعر معاصر عرب. تهران. انتشارات سخن
۷. صلاح عبدالصبور، (۱۹۸۱م). الدیوان. ج ۱. بیروت. دارالعودة
۸. صلاح عبدالصبور، (۱۹۶۹م). الدیوان. ج ۲. بیروت. دارالعودة
۹. صلاح عبدالصبور، (بی تا). الدیوان؛ فصول منتزعه. ج ۳. بیروت. دارالعودة
۱۰. عابدی، کامیار، (۱۳۸۶ش). در زلال شعر. تهران. نشر ثالث
۱۱. مسبوق، سید مهدی و شهلا زمانی و علی عزیزی، (۱۳۹۰ش). میهن دوستی در شعر ملک الشعرای بهار و جمیل صدقی زهاوی. فصلنامه ند و ادبیات تطبیقی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه. سال اول. شماره ۲. صص ۱۳۱-۱۵۸
۱۲. محمدی آملی، محمدرضا، (۱۳۸۰ش). آواز چگور. (زندگی و شعر اخوان). تهران. نشر ثالث
۱۳. الیسوعی، (۱۹۹۶م). اعلام الادب العربی المعاصر. بیروت. مرکز دراسات للعالم العربی المعاصر
۱۴. یزدانی خرم، مهدی، (۱۳۷۶ش). من اینجا بس دلم تنگ است. نشریه ادب نامه شرق. شماره ۱۱.